

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

#### خلاصه بحث گذشته:

بحث در بیع فرد مرد بود<sup>[1]</sup>، بحث رسید به فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) که ببینیم آیا ما در اعتبارات عقلایی و در دایره‌ی فقه می‌توانیم فرد مرد را متعلق برای یک حکمی قرار بدهیم یا خیر؟ عبارت امام را در جلسه‌ی گذشته خواندیم، ایشان ولو اینکه در جلد دوم در همین بحثی که در بحث اکراه است فرمودند عقل فرد مرد را قبول ندارد ولی عقلاً و عرف قبول دارند. اما در جلد سوم خیلی محکم فرمودند «وَأما الفرد المردد بالحمل الشائع فهو لا واقعية له لا خارجاً ولا عقلاً، ولا يكون قابلاً للتصور فضلاً عن جعله مورد الاضافة والنقل ولو إنشاء فما هو المتصور ليس إلا مفهوم الفرد المردد نظير المعدوم المطلق وشريك الباري، فان المتصور منهما ليس إلا المفهوم، بل ليس المفهوم حاكياً عنهما. لعدم واقعية لهما».

#### نظر استاد محترم:

می‌خواهیم ببینیم این فرمایش ایشان تمام است یا نه؟ تا بعد برسیم به آن توجیهاتی که برای آن روایات مطرح کردند. اساس همین مطلبی که ایشان در اینجا دارند ما پیدا کردیم که اساسش در کلمات مرحوم محقق اصفهانی است. ایشان در بحث واجب تخییری می‌فرماید ما فرد مرد به حمل اولی را قبول داریم، به حمل اولی می‌شود مفهوم فرد مرد، و می‌فرمایند فرد مرد به حمل اولی اصلاً مرد نیست بلکه یک مفهوم معین است. اما فرد مرد به حمل شایع صناعی می‌فرمایند فرد مرد شایع یا به قول ایشان مصداقی فهو مستحیل، این اصلاً محال است.

امام (رضوان الله علیه) اینجا می‌فرمایند لا يكون قابلاً للتصور و بعد تشبیه می‌کنند به مسئله‌ی معدوم مطلق و شریک الباری. آیا در این معدوم مطلق و شریک الباری آنچه که ما موضوع در قضیه قرار می‌دهیم مفهوم اینهاست؟ امام می‌فرمایند آنچه قابل تصور هست مفهوم است و این قضایایی که به حسب ظاهر موجب است برمی‌گردد به سالبه‌ی محصله‌ی به انتفاع موضوع، یعنی وقتی می‌گوئیم شریک الباری ممتنع درست است یک قضیه‌ای موجب است ولی به این معنا نیست که شریک الباری داریم که امتناع عارض از آن است، برمی‌گردد به اینکه شریک الباری لیس بموجود محال وجوده، اصلاً نیست، ذاتاً استحاله دارد، برمی‌گردد به سالبه‌ی محصله به انتفاع موضوع.

در ادامه می‌گویند در باب بیع فرد مرد هم همینطور، فقها می‌گویند بیع الفرد المردد بالحمل الشائع، می‌گوئیم یکی از این دو تا غیر معین را من فروختم، بیع فرد مرد به حمل شایع باطل، می‌فرمایند ولو قضیه تشکیل شده اما در حقیقت ما می‌خواهیم بگوئیم اصلاً بیع فرد مرد نیست، چون چنین مبیعی اصلاً نیست! بیعی نیست، سالبه‌ی به انتفاع موضوع است و بعد می‌فرمایند

وبالجملة الفرد المردد ليس بشئ، لاعقلا ولا عرفا. نعم قد يقال: بعث الفرد المردد فيتوهم منه أن البيع تعلق به بالحمل الشائع مع أنه بهذا الحمل ليس بشئ، أصلاً بيعي نیست ولا يعقل تعلق البيع به فليس أمثال ذلك إلا توهما محضاً واختراعاً ذهنيّاً يتخيل له الواقعية، کسی بگوید من فرد مردد را فروختم این یک توهم محض و اختراع ذهنی است، «فلا إشكال في عدم تعقل تحقق البيع ومفهوم المبادلة في مثله، وليس مثله بيعاً باطلاً» می‌فرمایند بیع فرد مردد اصلاً بیع نیست تا ما بگوئیم بیع باطل است، بل لا يكون بيعاً ولا شيئاً مذكوراً، و بعد می‌فرمایند نیائیم برای بطلان این دو فرد مردد به ادله‌ی غرر تمسک کنیم، فلا يكون بطلان ذلك مستندا إلى الأدلة الشرعية من الغرر وغيره. این مطلب را داشته باشیم.

#### نظر مرحوم اصفهانی:

مرحوم محقق اصفهانی آنطوری که مرحوم آقای صدر (قدس سره) از ایشان نقل می‌کنند در بحوث فی علم الاصول جلد دوم صفحه 415، مرحوم آقای صدر می‌گویند دیگران برای استحاله‌ی فرد مردد می‌گویند الوجود مساوقٌ للتشخص، وجود مساوق با تشخص، و تعین است جایی که تشخص و تعین نباشد و تردید باشد اصلاً وجودی نیست! از این راه استحاله‌ی فرد مردد مصداقی را درست می‌کنند، مرحوم آقای صدر فرموده این راه مبتنی است بر اینکه ما حقیقت وجود را بررسی کنیم ببینیم اصلاً در حقیقت وجود آیا تردید راه دارد یا ندارد؟ یعنی این مطلب خودش مبتنی بر یک مبنای فلسفی می‌شود که بگوئیم الوجود مساوقٌ للتشخص و این قاعده را اثبات کنیم و بگوئیم وجود یک حقیقتی دارد که جدای از تشخص و تعین نیست اما می‌فرمایند خود مرحوم اصفهانی دلیل دیگری برای استحاله‌ی فرد مردد اقامه کرده و می‌فرموده تناقض لازم می‌آید، ما اگر بخواهیم بگوئیم فرد مردد داریم، تناقض لازم می‌آید، می‌فرماید فهو مستحيلٌ، یعنی فرد مردد مصداقی محال است، چرا؟ لأن الفرد المردد يستحيل ثبوته و تحققه لا فی الخارج و لا فی الذهن، هم در خارج و هم در ذهن، هر دو محال است، چرا؟ إذ يستلزم التناقض، مستلزم تناقض است. دلیل تناقض و بیان تناقض چیست؟ إذ لو كان ثابتاً بنحوٍ يحمل عليه أحد العنوانين فقد فهذا معینٌ لا مرددٌ، می‌فرماید اگر طوری ثابت باشد که یک عنوان معین بر او ثابت می‌شود این هذ معینٌ لا مرددٌ، و إن كان بنحوٍ يحمل عليه كل من العنوانين فمعناه أنه يصح حمل كل من العنوانين عليه و سلبه عنه، می‌فرماید شما می‌گویید این یا نجس است یا نجس نیست، می‌گوئیم یکی از این دو تا نجس است اگر بگوئیم این فرد مردد است معین می‌شود که هیچ بحثی ندارد، این نجس است عنوان معین را دارد، اما اگر بگوئیم مردد است به این معناست که هم این نجس باشد و هم نباشد، می‌شود تناقض.

اگر بگوئیم مردد است مستلزم این است که هم ما بتوانیم حمل کنیم عنوان را بر او و هم بتوانیم عنوان را از او سلب کنیم، معنای فرد مردد همین است لذا ایشان حقیقت فرد مردد را برمی‌گردانند به یک معنایی که اصلاً همیشه گرفتار تناقض است، تناقض لازم می‌آید. این فرد هم هست و هم نیست، هم نجس است و هم نجس نیست. هم طاهر است و هم طاهر نیست، هم واجب است و هم واجب نیست، در همه جا هم مبیع نیست هم مبیع نیست، هم حرام است و هم حرام نیست! وقتی می‌گوئیم یکی از اینها حرام است به نحو فرد مردد! به این معناست که هر یک از اینها هم حرام است و هم حرام نیست مستلزم تناقض می‌شود و مرحوم آقای صدر می‌فرمایند و هذا بيانٌ في غاية المتانة و الجودة، این بیان مرحوم اصفهانی از آن بیان دیگری که برای استحاله‌ی فرد مردد ذکر شده که وجود مساوق با تشخص و تعین است بهتر است چون عرض کردیم این بیان مبتنی بر یک امر فلسفی است و آن اینکه آیا حقیقت وجود ابای از تردید و تردد دارد یا نه؟

#### نظر مرحوم نائینی:

ما وقتی کلمات قوم را می‌بینیم از مجموع کلمات مرحوم نائینی در اصول‌شان استفاده می‌شود که نائینی فرد مردد را قبول دارد و اصلاً مرحوم نائینی در برخی از تقریراتش آمده استصحاب فرد مردد را تصویر کرده، در آنجایی که بحث استصحاب کلی قسم اول، کلی قسم دوم، کلی قسم ثالث مطرح می‌شود، بحث اینکه آیا ما می‌توانیم فرد مردد را استصحاب کنیم نه کلی را، اما به نحو مردد. مثالی که مرحوم نائینی زده این است که می‌گوید اگر دیدیم زید داخل در خانه شد و می‌دانیم این خانه جانب شرقی‌اش

خراب شده بعد از اینکه زید داخل شد زلزله آمده و جانب شرقی خراب شده، اما نمی‌دانیم زید وقتی خانه خراب شده در قسمت شرقی خانه بوده یا در قسمت غربی خانه؟ اگر در قسمت شرقی باشد قطعاً از بین رفته اگر در قسمت غربی باشد قطعاً باقی است. نائینی فرموده این استصحاب فرد مرد است، مرد است بین چی؟ زید مرد بین مقطوع البقاء و مقطوع الفناء، یا یقین داریم به بقاءش یا یقین داریم به فناءش، مرد بین البقا و الفناء است می‌شود فرد مرد، یعنی زید مرد بین البقاء و الفناء. یعنی در نتیجه مرحوم نائینی و همه کسانی که استصحاب فرد مرد را قبول دارند خود فرد مرد را می‌گویند از نظر اعتباری قابل اعتبار است.

نظر مرحوم حائری:

مرحوم آقای حائری (مؤسس) (اعلی الله مقامه الشریف) در جلد اول در صفحه 200، ایشان همین تفکیکی را که امام در جلد دوم کردند که می‌فرمایند فرد مرد استحاله‌ی وجود خارجی دارد اما از نظر عرفی و عقلایی قابل اعتبار است این را تصریح کردند، می‌فرمایند و عدم امکان وجود الفرد المردد فی الخارج بدهاۃ عدم معقولیۃ کون الشیء مردداً بین نفسه و غیره، در خارج شیء نمی‌شود مردد بین خودش و غیر خودش باشد! اما این عدم امکان فرد مردد در عالم خارج لا ینافی اعتبار وجوده فی الذهن، منافات با اعتبار وجودش در ذهن ندارد، بعد تشریحی هم آورده. مرحوم آقای حائری می‌فرماید شما کسر مشاء، می‌گوئیم این خانه بین من و شماست، یک دوم مال من و یک دوم مال شماست، یک دوم به نحو مشاء. این در عالم خارج وجود دارد؟ شما می‌توانید یک دوم مشاء را نشان بدهید؟ ابداء. کسر مشاء در عالم خارج وجود ندارد، یعنی خود اشاعه نیست اما ذهن اعتبار می‌کند کسر مشاء را، می‌فرماید در فرد مردد هم همینطور است، فرد مردد در عالم خارج نیست اما ذهن او را اعتبار می‌کند.

(سؤال و پاسخ استاد):

در واجب تخییری برخی می‌گویند وجوب تخییری به فرد مردد تعلق پیدا کرده، یک. در علم اجمالی برخی می‌گویند المعلوم هو الفرد المردد. در بیع صاع من السبره وقتی می‌گوید یک صاع از این سبره را فروختم، می‌گوید متعلق فرد مردد است. در تمام اینها؛ ما اول جایگاه بحث را گفتیم، بعد گشتیم تمام ادله‌ای که برای استحاله‌ی فرد مردد آوردند همین دو تا دلیلی است که مرحوم آقای صدر نقل کرده که عمده‌اش مال مرحوم اصفهانی است.

(سؤال و پاسخ استاد):

شما ذهن شریف‌تان را بیاورید در این مطلب؛ ما با این آقایان در این معنا متفقیم که فرد مردد در عالم خارج محال است، این روشن است. هم تناقض لازم می‌آید در عالم خارج، لازمه‌اش این است که هم واجب باشد و هم نباشد، هم حرام باشد و هم نباشد، هم مطلوب باشد و هم نباشد، این مسلم. ولی بحث ما به مرحوم اصفهانی می‌گوئیم این دلیل شما اثبات تناقض در عالم ذهن نکرد، من در عالم ذهن بدون اینکه مفهوم را توجه کنم، بلکه می‌خواهم مصداق را. می‌گویم یکی از این دو تا را من واجب کردم، نه مفهوم أحدهما، که بگویم وجوب به مفهوم تعلق پیدا کرده مفهوم واضح است و مفهوم معین است. نه! می‌گویم وجوب را یا متعلق می‌کنم به این شیء و یا آن شیء، دو تا حکایت هم در ذهن خودم از اینها هست؛ تناقض در خارج لازم می‌آید ولی در ذهن مولا وقتی می‌گوید یکی از این دو تا واجب است این تناقض لازم نمی‌آید.

خدا حفظ کند استاد ما آیت الله جوادی را، یک وقتی ما نهاییه را می‌خواندیم، هنوز به اسفار هم نرسیده بودیم، آمدم به مدرسه سعادت یک وقتی گرفتیم، دو ساعت راجع به اینکه اصالة الوجود در وجود ذهنی معنا ندارد، ایشان آخر الامر فرمود در مقابلش

اصالة المفهوم را می‌گوئیم، گفتیم معنا ندارد! اصالة الوجود جایی است که برای ماهیت، ماهیت به برکت الوجود موجود شده باشد، در ذهن اصلاً این حرفها معنا ندارد، حالا کلمات فلاسفه بگویند وجود ذهنی‌اند، مگر ما قبول می‌کنیم اینها را؟ اصالة الوجود جایی است که ماهیت به برکت الوجود موجود شده باشد، اینجا بگوئیم آیا وجود اصیل است یا ماهیت؟ جایی است که هم ماهیت اثر داشته باشد و هم وجود، در ذهن اصلاً این حرفها معنا ندارد کما اینکه شما در وجود کتبی بحث اصالة الوجود را می‌کنید؟!

(سؤال و پاسخ استاد):

اشکال ما به فرمایش مرحوم اصفهانی این است که شما فرمودید ما تناقض را قبول داریم اما این تناقض نسبت به عالم خارج اصلاً در ذهن تناقضی واقع نمی‌شود، من الآن وجود و عدم زید را در آن واحد تصور می‌کنم. من الآن تصور می‌کنم هم موجود است و هم موجود نیست، شما اگر این را تصور نکنید...، من همین الآن وجود و عدم زید را در آن واحد تصور کردم! دو تا فرد نیست. علی‌ایحال تناقض فی ظرف الذهن اشکالی ندارد، تناقض در ظرف خودش محال است، و لذا شما وقتی آن اسباب وحده‌ی تناقض را می‌خواهید مطرح کنید بعضی از موارد هست که از این مقسم خارج است، چیزی که از آن مقسم خارج است. مثلاً الماهیه من حیث هی لیس إلا هی لا موجودة و لا معدومه را چه کسی می‌گوید؟ مفهوم ذهنی هست یا نه؟ اگر ذهن اوسع شد، شما وقتی می‌گوئید الماهیه من حیث هی هی، خود آقایان می‌گویند الماهیه من حیث هی لیست إلا هی لا موجودة و لا معدومه، پس همان جا آقایان مسئله‌ی شبهه‌ی تناقض را مطرح می‌کنند و می‌گویند در ذهن مانعی ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

**[1]** بحث بیع فرد مرد در چند جا مورد نیاز و خیلی مورد ابتلا واقع می‌شود. در بیع الصاع من السبره، در بحث علم اجمالی که یکی از جاهایی که مسئله‌ی فرد مرد خیلی مورد بحث قرار می‌گیرد در حقیقت علم اجمالی است. علم اجمالی دارم به اینکه یکی از این دو تا نجس است، می‌گوئیم معلوم چیست؟ آیا معلوم آن نجس تفسیری واقعی است یا یکی مرد است، آنجا بعضی‌ها می‌گویند معلوم فرد مرد است، در بحث واجب تخییری در این سه تا بحث اصولی و فقهی که همه‌اش بحث‌های مهمی است، این بحث فرد مرد مطرح می‌شود.